دو فصلنامه علمی تخصصی
اندیشه‌های قرآنی متفکران معاصر
سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۵

چالش معرفتی هدهد و بازتاب آن در الهیات تطبیقی معاصر؛ تحلیل راهبردهای تفسیری امامیه و اهل‌سنت در مسئله علم معصوم

رضا ملازاده یامچی[۱]

چکیده

مسئله اصلی پژوهش این است که خطاب هدهد به سلیمان نبی ﷺ در آیه ۲۲ سوره نمل: ﴿أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ﴾، یک متناقض معرفتی را در الهیات اسلامی ایجاد می‌کند و نظریه‌های سنتی پیرامون گستره «علم نبوی» را به چالش می‌کشد. **روش** پژوهش حاضر باهدف واکاوی تطبیقی راهبردهای تفسیری برای حل این چالش، به تحلیل نظام‌مند دیدگاه‌های مفسران کلیدی امامیه و اهل‌سنت می‌پردازد. این تحقیق با روش تحلیل محتوای کیفی و رویکرد تطبیقی ـ کلامی انجام شده است. **یافته‌ها** نشان می‌دهد که هر دو جریان فکری، اصل آگاهی یک غیرنبی بر امری جزئی که نبی از آن بی‌اطلاع است را می‌پذیرند، اما با دو الگوی مواجهه متمایز. جریان تفسیری اهل‌سنت با راهبردهایی چون «تبیین اخلاقی ـ تربیتی» و «تحدید معرفت‌شناختی»، متناقض را مهار می‌کند و از آن به‌عنوان ابزاری جدلی برای نقد نظریه «علم امام» بهره می‌برد. در مقابل، جریان امامیه با «گسست از تفسیر رقیب» و شالوده‌ریزی «نظریه علم لزومی»، ضمن بازتعریف دقیق قلمرو علم معصوم، از مبانی اعتقادی خود دفاع می‌کند. در **نتیجه** این مناقشه تفسیری، بیش از هر چیز، به میدانی برای مرزبندی‌های دقیق الهیاتی و بازتابی از دغدغه‌های بنیادین هریک از این دو مکتب کلامی تبدیل شده است.

واژگان کلیدی: علم نبوی، علم امام، تفسیر تطبیقی، امامیه، اهل‌سنت، سوره نمل.

---

۱. پژوهشگر پسادکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران؛
reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۴/۲۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۶/۳۰

۱. مقدمه

در کانـون الهیـات اسلامی، مسـئله «علـم نبوی» و تعیین گسـتره و حـدود آن، همـواره از مباحث بنیادین و چالش‌برانگیز بوده اسـت. آیه ۲۲ سـوره نمل، با روایت رویارویی شـگفت‌انگیز هدهد و سلیمان علیه‌السلام، این بحث را به نقطه‌ای بحرانی می‌رساند و تناقضی معرفت‌شناختی را صورت‌بندی می‌کند که حل آن، مستلزم بازاندیشی در مفروضات کلامی است.

ماجرا با گزاره‌ای ساده، اما تکان‌دهنده آغاز می‌شود: هدهد، موجودی که در پایین‌ترین رده از سلسـله‌مراتب قدرت سـلیمانی قرار دارد، در برابر نبی ـ پادشـاه می‌ایستد و با جسارتی بی‌سابقه، ادعایـی مطـرح می‌کند که بنیان‌های معرفتی آن سـاختار را به لـرزه درمـی‌آورد: ﴿أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ﴾؛ «به چیزی احاطه علمی یافتم که تو به آن احاطه نداری». این خطاب، آن گونه که در سنت تفسـیری بازتـاب یافتـه، فراتر از گزارشـی سـاده و نوعی «مواجهه» و رویارویی مسـتقیم با شـخص پیامبر است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج۳، ص۳۵۹). این بیان، اقدامی است که به تعبیر برخی مفسران، هیبت و شوکت سلیمان علیه‌السلام را در هم می‌شکند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج۱۵، ص۳۵۵) و حتی ناقض آداب رایج در برابر انبیا و پادشـاهان تلقی می‌شـود (سـبزواری، ۱۴۰۶، ج۵، ص۲۳۰). اهمیت این گزاره تا آنجاست که به ابزاری راهبردی برای جلب کامل توجه و فرونشاندن خشم شاهانه بدل می‌گردد (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶، ج۲۲، ص۱۸۲ و قطب، ۱۴۲۵، ج۵، ص۲۶۳۸). در نگاهی رادیکال‌تر، این لحظه به مثابه «واژگونی وضعیت» و «انقلاب در موازنه قدرت» توصیف شده است؛ گویی هدهد در جایگاه محاکمه‌کننده سلیمان علیه‌السلام قرار گرفته است و توانایی او را به چالش می‌کشد (خطیب، ۱۴۲۴، ج۱۰، ص۲۳۴).

بدین‌ترتیـب، مسـئله صرفاً به اطلاع یافتن پرنـده‌ای از امری پنهان محدود نمی‌شـود؛ بلکه بـه بحرانـی الهیاتـی در تعریف «علـم نبوی» دامن می‌زنـد. اگر نبی که از عالی‌تریـن مراتب علم و حکمت برخوردار اسـت، می‌تواند در حوزه‌ای از معرفت، از یکی از زیردسـتان خود بی‌اطلاع باشد، آنـگاه مرزهای دقیق علم معصوم کجا ترسـیم می‌شـود؟ آیا این واقعـه، دلیلی بر محدودیت ذاتی علم نبوی است یا آزمونی الهی برای جلوگیری از خودبزرگ‌بینی علمی؟ (زمخشری، ۱۴۰۷، ج۳، ص۳۵۹ و فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۲۴، ص۵۵۰). این پرسش‌های بنیادین، مفسران مکاتب مختلف کلامی، به‌ویژه اهل‌سـنت و امامیه را به ارائه پاسـخ‌ها و راهبردهای تفسـیری متفاوتی واداشـته است که واکاوی

تطبیقی آنها، هدف اصلی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد.

اهمیت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که نشان می‌دهد آیه مورد بحث، فراتر از چالشی تفسیری، به موضع نزاع الهیاتی تبدیل شده است که در آن، مبانی کلامی مکاتب مختلف در باب «عصمت علمی» و گستره آن به آزمون گذاشته می‌شود. این بحث، صرفاً مناظره‌ای نظری و انتزاعی نیست؛ بلکه پیامدهای مستقیمی بر دکترین‌های محوری همچون «امامت» دارد.

نمونه برجسته این اهمیت، مجادله صریح و بی‌پرده‌ای است که میان متکلم ـ مفسر معتزلی، زمخشری، و مفسر امامی، ملافتح الله کاشانی، درگرفته است. زمخشری با صراحت، این آیه را دلیلی بر بطلان دیدگاه شیعه مبنی بر علم مطلق امام می‌داند، و در مقابل، کاشانی این استدلال را «افتراء محض» و ناشی از «عناد» و «خبث اعتقاد» می‌خواند. این تقابل شدید نشان می‌دهد که اهمیت مسئله، نه در خود واقعه، بلکه در کاربرد کلامی آن نهفته است.

بنابراین، تحلیل این مناقشه صرفاً بازخوانی اختلافی تاریخی نیست؛ بلکه کشف سازوکارهایی است که طی آن، متون مقدس به ابزاری برای مرزبندی‌های هویتی و دفاع از اصول اعتقادی تبدیل می‌شوند. ضرورت این تحقیق، در گذار از سطح توصیف تفاسیر به سطح تحلیل عمیق این دلالت‌های الهیاتی نهفته است. براین‌اساس پژوهش حاضر می‌کوشد تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

پرسش اصلی: گزاره معرفتی هدهد، چگونه نظریه‌های رایج در باب «علم نبوی» را در سنت‌های تفسیری اهل‌سنت و امامیه به چالش می‌کشد و چه تمایزهای کلامی بنیادینی را میان این دو مکتب آشکار می‌سازد؟

پرسش‌های فرعی: الف) راهبردهای تفسیری اصلی که مفسران اهل‌سنت (مانند زمخشری و فخر رازی) برای حل این معضل ارائه داده‌اند، کدامند؟ ب) مفسران امامیه (مانند کاشانی و شبر) با چه منطق کلامی به استدلال‌های تفسیری اهل‌سنت پاسخ داده و چه مبنای جایگزینی را مطرح می‌کنند؟ ج) این مناقشه تفسیری، چگونه به ابزاری برای نقد دیدگاه‌های کلامی رقیب در باب «امامت» تبدیل شده است؟

این پژوهش با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای کیفی و با رویکرد تطبیقی ـ کلامی انجام

شده است. در این روش، تمرکز بر استخراج، طبقه‌بندی و تفسیر عمیق مفاهیم، استدلال‌ها و راهبردهای نهفته در متون است تا الگوهای معنایی و تمایزات گفتمانی میان آنها آشکار شود.

۲. پیشینه بحث

مناقشه بر سر علم نبی در سنت تفسیری مناقشه کلامی برآمده از خطاب هدهد به سلیمان علیه‌السلام، پیشینه‌ای طولانی در سنت تفسیری اسلامی دارد. بااین‌حال، رویکرد غالب در آثار گذشتگان، عمدتاً به شکل گزارش‌های تفسیری پراکنده و پاسخ‌های موردی به شبهات بوده است، نه یک تحلیل نظام‌مند و تطبیقی از راهبردهای دو مکتب اصلی کلامی.

در سنت تفسیری اهل‌سنت، مفسران برجسته‌ای چون زمخشری (۱۴۰۷ق) در الکشاف و فخر رازی (۱۴۲۰ق) در التفسیر الکبیر، ضمن ارائه راهکارهای الهیاتی برای حل متناقض، از این آیه به‌عنوان ابزاری جدلی برای نقد دیدگاه‌های رقیب در باب علم امام بهره برده‌اند. این رویکرد، چالش معرفتی هدهد را به یکی از نقاط کلاسیک نزاع کلامی بدل کرده است.

در مقابل، در سنت امامیه، مفسرانی مانند ملافتح الله کاشانی (۱۴۲۳ق) درزبدة التفاسیر و سیدعبدالله شبر (۱۴۰۷ق) در الجوهر الثمین، کوشیده‌اند تا با ارائه تفسیری دقیق از گستره علم معصوم و طرح «نظریه علم لزومی»، به این استدلال‌ها پاسخ دهند و مبانی اعتقادی خود را تحکیم بخشند.

باوجود غنای این مباحث، خلأ یک پژوهش مستقل که این دیدگاه‌های متقابل را نه به‌عنوان تفاسیر مجزا، بلکه به مثابه «راهبردهای کلامی» در یک منظومه فکری تحلیل کند، به‌روشنی احساس می‌شود. پژوهش حاضر می‌کوشد با گذار از سطح گزارش تفسیری به سطح تحلیل تطبیقی، این خلأ را پر کند و نشان دهد که این مناقشه چگونه به میدانی برای مرزبندی‌های دقیق الهیاتی و بازتابی از دغدغه‌های بنیادین هریک از دو مکتب تبدیل شده است.

۳. روش‌شناسی پژوهشی

روش پژوهش حاضر باهدف واکاوی تطبیقی راهبردهای تفسیری برای حل این چالش، به تحلیل نظام‌مند دیدگاه‌های مفسران کلیدی امامیه و اهل‌سنت می‌پردازد. این تحقیق با روش

تحلیل محتوای کیفی و رویکرد تطبیقی ـ کلامی انجام شده است.

جامعه و نمونه پژوهش: جامعه آماری این تحقیق، مجموعه تفاسیر کلیدی مکاتب امامیه و اهل‌سنت است. از این میان، نمونه پژوهش به‌صورت هدفمند انتخاب شده است. این رویکرد گزینشی به پژوهشگر اجازه می‌دهد تا منابعی که بیشترین ارتباط را با پرسش اصلی تحقیق دارند و به دلیل جایگاه محوری در سنت تفسیری مذهب خود، نماینده جریان اصلی فکری محسوب می‌شوند، مورد تحلیل عمیق قرار دهد. تفاسیری همچون الکشاف زمخشری و التفسیر الکبیر فخر رازی به‌عنوان نمایندگان برجسته جریان اهل‌سنت، و تفاسیری چون زبدة التفاسیر ملافتح الله کاشانی و الجوهر الثمین سیدعبدالله شبر به‌عنوان نمایندگان تفکر امامیه، هسته اصلی این نمونه را تشکیل می‌دهند.

واحد تحلیل و فرایند کدگذاری: واحد تحلیل در این پژوهش، گزاره‌ها، استدلال‌ها، ترمینولوژی کلامی و راهبردهای تفسیری به‌کاررفته توسط مفسران در ذیل آیه مورد بحث است. فرایند تحلیل در سه مرحله به انجام رسید:

الف) کدگذاری باز: شناسایی و استخراج تمام مفاهیم مرتبط با علم نبی، علم امام، و پاسخ به متناقض هدهد.

ب) کدگذاری محوری: دسته‌بندی کدهای اولیه در قالب مقولات مفهومی بزرگ‌تر مانند «تبیین اخلاقی ـ تربیتی»، «تحدید معرفت‌شناختی»، «کاربرد جدلی» و «نظریه علم لزومی».

ج) کدگذاری انتخابی: یکپارچه‌سازی مقولات و صورت‌بندی نظریه نهایی پژوهش مبنی بر تمایز در کارکرد کلامی پارادوکس در دو مکتب.

محدوده تحقیق: برای تضمین عمق تحلیل و جلوگیری از کلی‌گویی، دامنه این پژوهش به‌صورت دقیق بر روی متون منتخب متمرکز شده است. این رویکرد به پژوهشگر امکان می‌دهد تا به‌جای بررسی سطحی تعداد زیادی از منابع، به واکاوی دقیق لایه‌های معنایی و استدلالی در آثار کلیدی بپردازد و نتایجی مستدل و متکی بر شواهد متنی ارائه دهد.

۴. یافته‌ها و بحث

۱ـ۴. صورت‌بندی چالش معرفت‌شناختی و دلالت‌های اولیه آن

این بخش، به واکاوی دقیق ابعاد چالش معرفت‌شناختی برآمده از مواجهه هدهد و سلیمان علیه‌السلام اختصاص دارد. این رویداد قرآنی، که در ظاهر گزارشی از موجودی در برابر پیامبری الهی است، در لایه‌های عمیق‌تر خود، پرسش‌های بنیادینی را در باب ماهیت و گستره «علم نبوی» و سلسله‌مراتب معرفتی در ساختار دینی مطرح می‌سازد. نقطه ثقل این مناقشه، گزاره شگفت‌انگیز هدهد است که نه‌تنها گزارشی از کشفی جدید، بلکه اعلامیه‌ای جسورانه مبنی بر برتری شناختی موضعی است.

۲ـ۴. تحدی معرفتی هدهد: از خطاب جسورانه تا بحران الهیاتی

آیهٔ ۲۲ سوره نمل، با بازگشت هدهد و ارائه گزارشی شگفت‌انگیز به سلیمان نبی علیه‌السلام، یکی از عمیق‌ترین چالش‌های معرفت‌شناختی در الهیات اسلامی را صورت‌بندی می‌کند. نقطه کانونی این چالش، نه در محتوای خبر، بلکه در نحوه بیان آن نهفته است: ﴿أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ﴾. این گزاره، بیش از آنکه صرفاً اطلاع‌رسانی باشد، اعلام تفوق و برتری معرفتی در حوزه‌ای مشخص است که از سوی موجودی در مرتبه‌ای فروتر نسبت به پیامبری مطرح می‌شود و بدین‌ترتیب، ساختار هنجاری رابطه نبی و غیرنبی را به لرزه درمی‌آورد.

مفسران تقریباً بالاتفاق، «احاطه» را به معنای علم کامل و فراگیر از جمیع جهات تفسیر کرده‌اند (طوسی، بی‌تا، ج۸، ص۸۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج۳، ص۳۵۹ و طبرانی، ۲۰۰۸، ج۵، ص۱۷)؛ علمی که هیچ بُعدی از موضوع را پوشیده باقی نمی‌گذارد و شبیه به دیواری است که بر محیط خود مسلط است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۷، ص۳۴۰). این ادعای علم فراگیر از سوی هدهد، صرفاً خبری از سرزمین سبأ نیست (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹، ج۶، ص۱۶۸)؛ بلکه به تصریح مفسران، ادعای آگاهی از امری است که سلیمان علیه‌السلام با تمام گستره علم و سلطنتش از آن بی‌اطلاع بوده است (ابن‌عباس، بی‌تا، ص۳۱۷ و مقاتل‌بن‌سلیمان، ۱۴۲۳، ج۳، ص۳۵). همین ساختار زبانی، ماهیت جسورانه و تنش‌زای این مواجهه را آشکار می‌سازد. برخی مفسران، این خطاب را نوعی الهام الهی برای آزمودن سلیمان علیه‌السلام و تنبه او دانسته‌اند تا دریابد که در میان فروترین مخلوقات خداوند نیز کسانی یافت می‌شوند که به

امری احاطه علمی دارند که او از آن بی‌خبر است. این امر، لطفی الهی بود تا نفس پیامبر از گزند «عُجب» که آفت بزرگ عالمان است، در امان بماند و علم خویش را در برابر علم الهی ناچیز شمارد (زمخشری، ۱۴۰۷، ج۳، ص۳۵۹؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۲۴، ص۵۵۰ و آلوسی، ۱۴۱۵، ج۱۰، ص۱۸۲).

بااین‌حال، دلالت‌های این تحدی معرفتی، از تنبهی اخلاقی فراتر می‌رود و بحرانی کلامی ـ تفسیری پیرامون گستره «علم نبوی» و «علم امامت» ایجاد می‌کند. کانون این بحران در اینجا شکل می‌گیرد که چگونه ممکن است موجودی غیرمعصوم، علمی داشته باشد که نبی یا امام زمانش فاقد آن است؟ این پرسش، به یکی از نقاط تمایز الهیاتی میان اهل‌سنت و امامیه تبدیل شده است. زمخشری، به‌عنوان نماینده تفکر معتزلی، این آیه را دلیلی بر بطلان دیدگاه امامیه (که از آنان با عنوان رافضه یاد می‌کند) می‌داند که معتقدند امام نباید از چیزی بی‌خبر باشد و کسی در زمان او عالم‌تر از او یافت نمی‌شود (زمخشری، ۱۴۰۷، ج۳، ص۳۵۹).

در مقابل، متکلمان و مفسران امامیه، این استدلال را ناشی از عدم درک دقیق جایگاه علم امام و نبی می‌دانند. آنان با تفکیک میان حوزه‌های مختلف معرفت، پاسخ این چالش را تبیین کرده‌اند. از دیدگاه ایشان، اعلم بودن نبی یا امام، ناظر به «علوم شریعت» و اموری است که برای هدایت دین و دنیای مردم ضروری است، نه احاطه بر تمامی جزئیات و امور اتفاقی جهان که به‌خودی‌خود فایده‌ای در امر هدایت ندارند (شبر، ۱۴۰۷، ج۴، ص۴۲۰). کاشانی در نقد سخن زمخشری، آن را «افتراء محض» خوانده و با استناد به حدیث نبوی «شما به امور دنیای خود داناترید»، تأکید می‌کند که عدم اطلاع نبی از امری جزئی و دنیوی، خدشه‌ای به مقام علمی او در حوزه رسالت وارد نمی‌کند (کاشانی، ۱۴۲۳، ج۵، ص۸۸). بنابراین، بی‌خبری سلیمان علیه‌السلام از وضعیت پادشاهی سبأ، پیش از گزارش هدهد، امری عجیب نیست، همان‌گونه که یعقوب علیه‌السلام از وضعیت یوسف علیه‌السلام در فاصله‌ای نزدیک بی‌اطلاع بود (حقی برسوی، بی‌تا، ج۶، ص۳۳۹). این امر نشان می‌دهد که علم نبی و امام، فعلیت آنی بر همه جزئیات عالم ندارد؛ بلکه به اذن و مصلحت الهی است.

۳ ـ ۴. شکستن انحصار معرفتی نبی؛ مبانی تفسیری یک امکان‌پذیری

ورود به تحلیل عمیق چالش معرفتی هدهد، مستلزم ایجاد بنیادی تفسیری است که اصل «امکان» وقوع چنین پدیده‌ای را تبیین کند. بررسی دیدگاه‌های مفسران نشان می‌دهد که بخش

قابل‌توجهی از آنان، نه‌تنها این امکان را پذیرفته‌اند، بلکه آن را امری سازگار با اصول نبوت و توحید دانسته‌اند. این گروه با ارائه چهارچوب‌های مشخص، تصریح می‌کنند که آگاهی غیرنبی بر امری که نبی از آن بی‌اطلاع است، به‌خودی‌خود موجب وهن مقام نبوت نمی‌شود. یکی از صریح‌ترین بیانات در این زمینه آن است که آیه هدهد دلیلی است بر اینکه «جایز است در زمان انبیا کسی وجود داشته باشد که چیزی را بداند که آنان نمی‌دانند و این امر، تقدحی در مقام نبوت ایجاد نمی‌کند» (کاشانی، ۱۴۲۳، ج۵، ص۸۸).

این جواز، مبتنی بر دو مبنای تفسیری کلیدی است. نخست، تفکیک حوزه‌های معرفت است. اساس این تبیین بر تمایز میان «علم رسالی» و «علم به امور جزئی و اتفاقی» استوار است. برتری علمی نبی و امام، در حوزه‌هایی است که به امر رسالت، هدایت، شریعت و مصالح دین و دنیای امت بازمی‌گردد (شبر، ۱۴۰۷، ج۴، ص۴۲۰). اما علم به تمامی امور محسوس و جزئیات پراکنده در عالم، ضرورتاً در دایره علم لزومیِ نبی قرار نمی‌گیرد (حقی برسوی، بی‌تا، ۶، ص۳۳۸ و آلوسی، ۱۴۱۵، ج۱۰، ص۱۸۲). این دیدگاه با استناد به سیره نبوی تقویت می‌شود؛ آنجا که پیامبر اسلام ﷺ در امور فنی و دنیوی، به تخصص اهل فن ارجاع می‌دهند و می‌فرمایند: «شما به امور دنیای خود داناترید» (کاشانی، ۱۴۲۳، ج۵، ص۸۸).

مبنای دوم، حاکمیت مشیت و مصلحت الهی است. این پدیده نه رخدادی تصادفی، بلکه امری برخاسته از اراده خداوند است. همان گونه که بی‌اطلاعی حضرت یعقوب ؑ از وضعیت فرزندش، یوسف ؑ، در فاصله‌ای نزدیک، به دلیل تعلق مشیت الهی بر پنهان ماندن آن امر بود (حقی برسوی، بی‌تا، ۶، ص۳۳۹)، بی‌خبری سلیمان ؑ از پادشاهی سبأ نیز می‌تواند در همین چهارچوب تحلیل شود. خداوند برای مقصودی مشخص، همچون آزمودن پیامبرش (زمخشری، ۱۴۰۷، ج۳، ص۳۵۹) یا فراهم آوردن زمینه هدایت قومی (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶، ج۲۲، ص۱۸۳)، می‌تواند دانشی خاص را از مجرایی غیرمنتظره همچون زبان هدهد جاری سازد. در این منظر، هدهد تنها ابزاری برای تحقق اراده الهی است و علم او، پرتوی از علم محیط الهی است که به اقتضای حکمت، بر موجودی فروتر تابیده است تا امری بزرگ را به سرانجام رساند.

بدین‌ترتیب، سنت تفسیری با تفکیک حوزه‌های علم و تأکید بر حاکمیت مشیت الهی،

چهارچوبی منسجم ارائه می‌دهد که در آن، شکستن موقت انحصار معرفتی نبی، نه‌تنها ممکن، بلکه خود آیت و نشانه‌ای از قدرت و حکمت بی‌انتهای خداوند است.

۴ ـ ۴. راهبردهای تفسیری اهل‌سنت برای مهار تناقض

در مواجهه با چالش معرفتی برآمده از خطاب هدهد، سنت تفسیری اهل‌سنت، مجموعه‌ای از راهبردهای تأویلی را برای «مهار متناقض» و سازگار کردن این رخداد با اصول بنیادین نبوت به کار گرفته است. این راهبردها می‌کوشند تا بدون نفی ظاهر آیه، دلالت‌های بالقوه چالش‌برانگیز آن را در چهارچوبی کلامی امن و پذیرفته‌شده مدیریت کنند. برجسته‌ترینِ این راهکارها، بازتعریف ماهیت رویداد از بحرانی معرفتی به موقعیتی اخلاقی ـ تربیتی است.

۵ ـ ۴. راهبرد تبیین اخلاقی ـ تربیتی؛ نظریه «لطف تنبیهی» زمخشری و تداوم آن

نقطه عزیمت این رویکرد، در نظریه «لطف تنبیهی» قرار دارد که به شکلی منسجم توسط زمخشری در الکشاف صورت‌بندی شده است. از دیدگاه او، این مواجهه، الهام و تدبیری الهی بود که به مثابه «ابتلاء» یا آزمون برای سلیمان علیه‌السلام عمل می‌کرد. هدف اصلی این آزمون، «تنبیه» و آگاه‌سازی او بود تا دریابد که در میان فروترین مخلوقات خداوند نیز کسی یافت می‌شود که بر امری احاطه دارد که او، با تمام عظمت علمی و سلطنتش، از آن بی‌خبر است. این تدبیر، لطفی از جانب خداوند بود تا نفس پیامبرش را از خطر «إعجاب» (خودبزرگ‌بینی و شگفتی از علم خویش) که آفت بزرگ عالمان است، مصون دارد و او را به تواضع و درک ناچیز بودن علمش در برابر علم بی‌پایان الهی وادارد (زمخشری، ۱۴۰۷، ج۳، ص۳۵۹).

این تبیین اخلاقی ـ تربیتی به‌سرعت به نظریه غالب در میان بخش بزرگی از مفسران اهل‌سنت تبدیل شد و به طور گسترده مورد پذیرش و تکرار قرار گرفت. فخر رازی این دیدگاه را تأیید و بر جنبه «تنبیه» بودن آن برای سلیمان علیه‌السلام تأکید می‌کند تا از عُجب و غرور علمی به دور باشد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۲۴، ص۵۵۰). بیضاوی نیز همین خط تحلیلی را دنبال و تصریح می‌کند که این رخداد برای آن بود که نفس سلیمان در نظرش کوچک آید و علمش برای او ناچیز جلوه کند (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج۴، ص۱۵۸). این نگاه، در تفسیر ابوالسعود به اوج خود می‌رسد. او این ماجرا را

لطفی الهی برای بازداشتن سلیمان از «خودبزرگ‌بینی که فتنه و آزمون دانشمندان است» می‌داند (ابوالسعود، ۱۹۸۳، ج۶، ص۲۸۰).

بدین‌ترتیب، این راهبرد با موفقیت، متناقض معرفتی را مهار می‌کند. در این چهارچوب، مرکز ثقل ماجرا، از «شکاف علمی» در معرفت نبی، به «موقعیتی تربیتی» برای تعالی روح او منتقل می‌شود. چالش هدهد، دیگر تهدیدی برای جایگاه علمی سلیمان نیست؛ بلکه ابزاری حکیمانه در دست خداوند برای تکمیل فضایل اخلاقی پیامبرش است. این راهبرد، ضمن حفظ کامل ظاهر آیه، دلالت‌های آن را در مسیری هدایت می‌کند که نه‌تنها با مقام نبوت تعارضی ندارد، بلکه آن را در بُعد اخلاقی و تواضع در برابر خداوند، تقویت نیز می‌نماید.

۶ـ۴. راهبرد تحدید معرفت‌شناختی؛ تفکیک علم دنیوی و علم رسالی

در کنار تبیین اخلاقی ـ تربیتی، راهبردی مکمل در سنت تفسیری اهل‌سنت به کار گرفته شده است که می‌توان آن را «راهبرد تحدید معرفت‌شناختی» نامید. کانون این راهبرد، تفکیک قاطع میان «علم رسالی» و «علم دنیوی» است و استدلال می‌کند که مصونیت علمی و برتری معرفتی نبی، تنها به حوزه نخست تعلق دارد.

بر اساس این دیدگاه، دانشی که هدهد مدعی احاطه بر آن بود، از سنخ «امور محسوس» و جزئیات دنیوی به شمار می‌آید. ابوالسعود با صراحتی کم‌نظیر این تفکیک را بیان کرده و معتقد است که آگاهی از این گونه امور، فضیلتی محسوب نمی‌شود و غفلت از آن نیز نقصانی در پی ندارد. این نوع دانش، در دایره اموری قرار می‌گیرد که درک آن تنها به حواس ظاهری وابسته است و عاقل و غیرعاقل در آن مشترک‌اند (ابوالسعود، ۱۹۸۳، ج۶، ص۲۸۰). بنابراین، بی‌اطلاعی سلیمان علیه‌السلام از موقعیت جغرافیایی و سیاسی پادشاهی دوردست، هیچ خدشه‌ای بر مقام علمی او به‌عنوان نبی وارد نمی‌کند.

این تحلیل در تفسیر روح البیان عمق بیشتری می‌یابد. نویسنده تأکید می‌کند که بی‌اطلاعی پیامبر از «علمی که در امر نبوت سودی ندارد»، به‌هیچ‌وجه نکوهیده نیست و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم خود از چنین دانشی به خداوند پناه می‌برد (حقی برسوی، بی‌تا، ۶، ص۳۳۸). در این چهارچوب، علم هدهد، هرچند در آن موقعیت خاص کارساز بود، اما از جنس معرفتی نبود که برای تحقق اهداف رسالت ضروری باشد.

درنتیجه، راهبرد تحدید معرفت‌شناختی با حرکتی تحلیلی، مسئله را حل می‌کند. این راهبرد نمی‌پرسد که «چرا سلیمان نمی‌دانست؟» بلکه می‌پرسد «آیا اساساً سلیمان ملزم به دانستن آن بود؟» با پاسخ منفی به این پرسش، چالش معرفتی هدهد، از تهدیدی بالقوه برای عصمت علمی نبی، به امری عادی و قابل انتظار در حوزهٔ علوم دنیوی و جزئی تقلیل می‌یابد و متناقض‌نما، پیش از آنکه به بحران تبدیل شود، خنثی می‌گردد.

۷ ـ ۴. کاربرد جدلی متناقض؛ آیه نمل به مثابه ابزار نقد کلامی امامیه

فراتر از راهبردهای درون‌گفتمانی که برای حل متناقض معرفتی هدهد به کار گرفته شد، این آیه به‌سرعت وارد میدان مناقشات بینامذهبی گردید و به ابزاری برای نقد کلامی تبدیل شد. در این کاربرد، چالش هدهد دیگر مسئله تفسیری داخلی نیست؛ بلکه به مثابه شاهدی قرآنی علیه یکی از اصول اعتقادی رقیب، یعنی نظریه «علم امام» در الهیات امامیه، به کار گرفته می‌شود.

پرچم‌دار این رویکرد جدلی، زمخشری است. او پس از ارائه تبیین اخلاقی ـ تربیتی خود، بلافاصله نتیجه‌ای کلامی و جدلی از آن استخراج می‌کند و می‌نویسد: «در این آیه دلیلی است بر بطلان سخن رافضه که معتقدند هیچ چیز بر امام پوشیده نیست و در زمان او کسی داناتر از او وجود ندارد» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج۳، ص۳۵۹). در این استدلال، زمخشری با قیاس اولویت، جایگاه امام را فروتر از نبی در نظر گرفته است و نتیجه می‌گیرد که اگر بر پیامبری چون سلیمان علیه‌السلام امری پوشیده بود، به طریق اولی بر امام نیز چنین خواهد بود. این استناد صریح، آیه را از متنی تربیتی به «سلاحی جدلی» علیه مبانی اعتقادی امامیه بدل می‌کند.

این کاربرد جدلی در آثار مفسران بعدی نیز تداوم و تشدید یافت. آلوسی در روح المعانی با استناد به «اشاره النص»، همین آیه را دلیلی بر بطلان دیدگاه امامیه مبنی بر لزوم آگاهی امام از همه جزئیات می‌داند. او پا را فراتر نهاده و برای تقویت استدلال خود، به روایتی از امام علی علیه‌السلام استناد می‌کند که ایشان بر منبر در پاسخ به سؤالی فرمود «نمی‌دانم»، تا نشان دهد که حتی خود امام نیز چنین ادعای علم مطلقی نداشته است (آلوسی، ۱۴۱۵، ج۱۰، ص۱۸۲ـ۱۸۳).

بدین‌ترتیب، بحثی تفسیری پیرامون علم نبی، به‌صورت نظام‌مند به ابزاری برای مناقشه کلامی تبدیل می‌شود. در این رویکرد، هدف اصلی دیگر صرفاً حل پارادوکسی درونی نیست؛ بلکه

بهره‌برداری از آن برای اثبات ضعف یا بطلان اصلی اعتقادی در اردوگاه رقیب است. آیه هدهد در این بستر، به شاهدی قرآنی برای تحدید و به چالش کشیدن گستره علم امام بدل می‌شود و نشان می‌دهد که چگونه متون مقدس می‌توانند در تاریخ تفکر اسلامی، کارکردهای جدلی و هویت‌ساز بیابند.

۸ ـ ۴. پاسخ‌گویی امامیه و بازتعریف کلامی علم معصوم

در برابر کاربرد جدلی آیه نمل از سوی برخی متکلمان اهل‌سنت، سنت تفسیری امامیه صرفاً به موضعی تدافعی بسنده نکرد؛ بلکه با رویکردی که می‌توان آن را تهاجمی و بازتعریف‌کننده خواند، به مصاف این چالش کلامی رفت. پاسخ امامیه در دو سطح قابل پیگیری است: نخست، مواجهه مستقیم و رد قاطعانه استدلال رقیب؛ و دوم، ارائه چهارچوب کلامی جایگزین و منسجم برای تبیین گستره علم معصوم.

۹ ـ ۴. مواجهه مستقیم؛ گسست از تفسیر رقیب در پاسخ کاشانی به زمخشری

اوج مواجهه مستقیم و نقطه «گسست» کلامی را می‌توان در پاسخ قاطع و بی‌پرده ملافتح الله کاشانی در زبدة التفاسیر به زمخشری مشاهده کرد. کاشانی استناد زمخشری به آیه برای ابطال دیدگاه امامیه را نه خطایی تفسیری قابل بحث، بلکه «دروغ‌پردازی آشکار» (محض افتراء، و افتراء محض) می‌خواند. کاربرد این واژگان، نشان‌دهنده گسستی عامدانه از سطح مناظره علمی و ورود به جدالی کلامی است.

کاشانی با نسبت دادن این استدلال به «سرشت ناپاک اعتقادی و دشمنی آشکار با امامیه» (خبث الاعتقاد و بیّن العناد علی الإمامیّة)، انگیزه زمخشری را زیر سؤال می‌برد و استدلال او را نه ناشی از دغدغه‌ای تفسیری، بلکه برآمده از تعصب و خصومت فرقه‌ای معرفی می‌کند (کاشانی، ۱۴۲۳، ج۵، ص۸۸). این واکنش تند، بیش از آنکه پاسخی تفسیری باشد، بیانیه‌ای کلامی است که زمین بازی را تغییر می‌دهد. از این منظر، هرگونه تلاش برای یافتن راه‌حل مشترک ازطریق تفسیر آیه، به دلیل نیات غیرعلمی و انگیزه‌های جدلی رقیب، عقیم و بی‌ثمر است.

پاسخ کاشانی به این معناست که استدلال زمخشری از اساس فاقد وجاهت علمی برای ورود

به گفت‌وگویی تفسیری است. این گسست قاطع، راه را برای نادیده گرفتن چهارچوب تحمیلی رقیب و بازگشت به اصول کلامی امامیه برای ارائه تبیینی مستقل و نظام‌مند از مسئله علم امام هموار می‌سازد. درواقع، این مواجهه مستقیم، پیش‌درآمدی ضروری برای ارائه راهبرد دوم، یعنی بازتعریف بنیادین گستره و کیفیات علم معصوم است.

۱۰ـ ۴. شالوده‌ریزی بدیل؛ نظریه «علم لزومی» و تحدید دامنه عصمت علمی

به دنبال گسست از چهارچوب کلامی رقیب، سنت تفسیری امامیه به شالوده‌ریزی نظریه‌ای بدیل و ایجابی در باب علم معصوم می‌پردازد. این نظریه نیز از راهبرد «تحدید معرفت‌شناختی» بهره می‌برد، اما با هدفی کاملاً متفاوت. اگر در تفکر سنی، این راهبرد برای «مهار» متناقض به کار می‌رفت، در تفکر امامیه برای «بازتعریف دقیق» و ارائه تصویری واقعی از گستره علم نبی و امام به کار گرفته می‌شود.

شالوده این نظریه، بر تفکیک میان علم مطلق و «علم لزومی» استوار است. بر اساس این دیدگاه، لزوم اعلم بودن نبی یا امام، به معنای احاطه بالفعل بر تمامی جزئیات و حوادث پراکنده عالم نیست؛ بلکه به معنای برخورداری کامل از تمام دانشی است که برای پیشبرد اهداف رسالت و امامت، «ضروری» و «لازم» است. عبدالله شبر این مرز را به‌روشنی ترسیم می‌کند و در رد استدلال به آیه می‌نویسد: «مراد، اعلم بودن امام در اموری است که مردم در دین و دنیایشان به آن نیازمندند، نه در اموری که به آن ارتباطی ندارد؛ مانند حال قوم سبأ». او برای تقویت استدلال خود می‌افزاید که در غیر این صورت، حتی پیامبر ﷺ نیز اعلم انسان‌ها نبود؛ زیرا فرستادگانش اخباری را برای او می‌آوردند که پیشتر از آن بی‌اطلاع بود (شبر، ۱۴۰۷، ج۴، ص۴۲۰).

این چهارچوب، توسط دیگر مفسران امامیه نیز تأیید و تقویت شده است. تأکید بر اینکه علم ضروری نبی و امام در وهله نخست، «علوم شریعت» است (کاشانی، ۱۴۲۳، ج۵، ص۸۸)، نشان‌دهنده همین تحدید دامنه است. در این منظر، علم معصوم، ابزاری در خدمت هدایت است، نه دانشنامه‌ای بی‌پایان از امور غیرمرتبط. ازاین‌رو، بی‌اطلاعی موقت سلیمان ؑ از امری جزئی، مادامی که به مصلحت بالاتری گره خورده باشد، هیچ نقصی بر مقام علمی او وارد نمی‌کند. این همان نکته‌ای است که صادقی تهرانی بر آن انگشت می‌گذارد: علم محیط و مطلق از آن

خداست و خداوند بر اساس حکمت و مصلحت، می‌تواند دانشی را به پیامبرش نیاموزد و آن را از مجرایی دیگر، همچون هدهد، به او برساند؛ چراکه آن علم در آن لحظه، جزو علوم «لازم» برای رسالت نبوده است (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶، ج۲۲، ص۱۸۳).

بنابراین، نظریه «علم لزومی»، با موفقیت متناقض را حل می‌کند. این نظریه نمی‌پذیرد که علم امام محدود است، بلکه «قلمرو عصمت علمی» او را به‌صورت دقیق تعریف می‌کند. طبق این نظریه، امام در هرآنچه به هدایت و انجام وظایف الهی‌اش مربوط است، اعلم و معصوم از خطاست؛ اما علم او به سایر جزئیات، تابع مشیت و اذن الهی است. این تبیین، نه‌تنها استدلال مخالفان را بی‌اثر می‌سازد؛ بلکه خود آیه را به شاهدی بر این مدعا تبدیل می‌کند که علم معصوم، ابزاری الهی، هدفمند و تحت تدبیر حکیمانه خداوند است.

۵. نتیجه‌گیری

بررسی تفسیری آیه ۲۲ سوره نمل و چالش معرفتی برآمده از آن نشان داد که گزاره‌ای به ظاهر ساده، چگونه می‌تواند به میدانی برای پیچیده‌ترین مناقشات کلامی و مرزبندی‌های الهیاتی بدل شود. این پژوهش با واکاوی نظام‌مند تفاسیر کلیدی از دو جریان اصلی تفکر اسلامی، الگوهای مواجهه با این متناقض و دلالت‌های عمیق آن را آشکار ساخت.

یافته نهایی این پژوهش نشان می‌دهد که نقطه اشتراک بنیادین هر دو جریان تفسیری اهل‌سنت و امامیه، پذیرش اصل «امکان‌پذیری» این رخداد است؛ یعنی هر دو مکتب می‌پذیرند که غیرنبی می‌تواند در امری جزئی و غیررسالی، علمی داشته باشد که نبی زمانش از آن بی‌اطلاع است. بااین‌حال، نقطه گسست و تمایز بنیادین، نه در اصل مسئله، بلکه در «کارکرد» و «پیامدهای کلامی» است که از این اصل مشترک استنتاج می‌شود.

جریان تفسیری اهل‌سنت، با به‌کارگیری دو راهبرد مکمل «تبیین اخلاقی ـ تربیتی» و «تحدید معرفت‌شناختی»، متناقض‌نما را مهار و خنثی می‌سازد. در این نگاه، ماجرای هدهد به لطفی الهی برای تنبیه نبی و جلوگیری از عجب، یا امری عادی در حوزه علوم دنیوی و حسی تقلیل می‌یابد. اما این راه‌حل درونی، به‌سرعت کارکردی بیرونی و جدلی می‌یابد و به ابزاری برای نقد نظریه «علم امام» در الهیات امامیه تبدیل می‌شود.

در مقابل، جریان امامیه ابتدا با «گسست کلامی»، مشروعیت این کاربرد جدلی را به دلیل انگیزه‌های غیرعلمی رد می‌کند. سپس با شالوده‌ریزی بدیل «نظریه علم لزومی»، همین متناقض‌نما را به شاهدی برای تأیید مبانی خود تبدیل می‌نماید. در این دیدگاه، علم معصوم نه احاطه بر تمام جزئیات، بلکه دانشی کامل و مصون از خطا در تمام اموری است که برای هدایت بشر «ضروری» است و سایر علوم، تابع مشیت و اذن الهی می‌باشد.

بنابراین، آیه هدهد به مثابه منشوری عمل می‌کند که نور واحد متن را به طیفی از رویکردهای الهیاتی تجزیه می‌کند. این آیه نشان می‌دهد که چگونه متنی می‌تواند به نقطه‌ای برای مرزبندی‌های هویتی تبدیل شود. مواجهه با این متناقض‌نما، درنهایت، بیش از آنکه تفسیری بر آیه‌ای باشد، بازتابی از دغدغه‌های بنیادین هر نظام کلامی است: یکی در پی حفظ جایگاه اخلاقی نبی و نقد رقیب، و دیگری در پی تبیین دقیق و دفاع از شأن معرفتی منحصربه‌فرد «معصوم» به‌عنوان محور نظام اعتقادی خویش.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.

۱. ابن‌عباس (منسوب به)، عبدالله (بی‌تا)، تنویر المقباس من تفسیر ابن‌عباس، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۲. ابن‌کثیر، اسماعیل‌بن‌عمر (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۳. ابوالسعود، محمدبن‌محمد (۱۹۸۳م)، تفسیر ابی‌السعود، چاپ اول، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

۴. آلوسی، محمودبن‌عبدالله (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۵. بیضاوی، عبدالله‌بن‌عمر (۱۴۱۸ق)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، چاپ اول، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

۶. حقی برسوی، اسماعیل‌بن‌مصطفی (بی‌تا)، تفسیر روح البیان، چاپ اول، بیروت: دار الفکر.

۷. خطیب، عبد الکریم (۱۴۲۴ق)، التفسیر القرآنی للقرآن، بیروت: دار الفکر العربی.

۸. زمخشری، محمودبن‌عمر (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چاپ سوم، بیروت: دار الکتاب العربی.

۹. سبزواری، محمد (۱۴۰۶ق)، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.

۱۰. شبر، سیدعبدالله (۱۴۰۷ق)، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، چاپ اول، کویت: شرکة مکتبة الالفین.

۱۱. صادقی تهرانی، محمد (۱۴۰۶ق)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، چاپ دوم، قم: فرهنگ اسلامی.

۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۳. طبرانی، سلیمان‌بن‌احمد (۲۰۰۸م)، التفسیر الکبیر، چاپ اول، اربد: دار الکتاب الثقافی.

۱۴. طبرسی، فضل‌بن‌حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.

۱۵. طوسی، محمدبن‌حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

۱۶. فخر رازی، محمدبن‌عمر (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر، چاپ سوم، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

۱۷. قطب، سید (۱۴۲۵ق)، فی ظلال القرآن، بیروت: دار الشروق.

۱۸. کاشانی، فتح‌الله‌بن‌شکرالله (۱۴۲۳ق)، زبدة التفاسیر، چاپ اول، قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة.

۱۹. مقاتل‌بن‌سلیمان (۱۴۲۳ق)، تفسیر مقاتل‌بن‌سلیمان، چاپ اول، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.